



شماره ۶۴ ، سال ششم – اسفند ماه ۱۳۸۸ برابر با مارس ۲۰۱۰

نشریه برونو مرزی

جبهه ملی

ارگان نیروهای ملی ایران

مقاله

آلمان: دکتر حسن کیانزاد

«کدام گزینش»

کژراهه اصلاح نظام یا راهیافت دمکراتی سکولار...

بیانیه هیئت اجرائی جبهه ملی در خارج کشور

چهل و سومین سالروز درگذشت مصدق

در آستانه ۲۲ بهمن ماه، سالگرد دیگری از انقلاب فاجعه آفرین ۵۷، گفتمان غالب بر ایرانیان در درون و برون از میهنمان، چه در رسانه‌های گروهی و یا فضاهای مجازی و دیگر نشسته‌های سیاسی، پیرامون روند دگرگشته و تحول در جامعه سیاسی ایران و چگونگی شکل گیری راهیافت بروون رفت از بحران حاکم، پیگیر ادامه دارد. در این میان، برای بروون رفت از این بحران، که حکومتگران دین سالار غاصب در ۳۱ سال گذشته بر مردم ایران و کشورمان تحمیل کرده‌اند، از دو راهیافت می‌توان سخن به می‌آورد: یکی از سوی اصلاحگرانی که در درون ساختار نظام قرار داشته و در گذشته نه چندان دور دارای مسئولیت‌های کلیدی رده نخستین بوده‌اند، که پس از فرایند گزینش ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۸ و تقلب در انتخاباتی که هیچ هنگام در گذشته هم انجام اش برخوردار از آزادی در مفهوم متعارف نبوده، همراه با جنبش خودجوش اعتراضی و فرآگیر مردم ایران شده و ابطال آن را خواستار شدند. شدت سرکوب و تجاوزات برپانه نیروهای بسیج و سپاه و اژده حکومت پادگانی و جنایات ناشی از آن در برابر خواستها و مطالبات مردم آزاده ایران، آنچنان بود که جو حاکم، ترکیب و شکل گیری شعارهای نوینی را در بستر کنش‌های روزانه جنبش سبز به وجود آورد.

بقیه در ص ۲

چهاردهم اسفند ماه امسال مصادف با چهل و سومین سالروز درگذشت مصدق است. از دوران دولت ملی مصدق حدود ۶۰ سال می‌گذرد. در نیمه سده پیشتر که بسیاری از مردم دنیا در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین از نعمت آزادی و حق استقلال محروم بودند و سیاست استعماری قدرت‌های بزرگ بطور رسمی پایان نیافتنه بود، مصدق پرچم آزادیخواهی و استقلال طلبی ملت ایران را برافراشت و نشان داد که رسیدن به آزادی‌های فردی و اجتماعی بدون تحقق استقلال امکان پذیر نیست و استقلال نیز بدون برخورداری مردم از آزادی پایدار و ماندگار نخواهد ماند.

اگنون که حدود ۶۰ سال از دوران غرورآمیز دولت ملی مصدق می‌گذرد، دورانی که می‌رفت تا مردم از استقلال و آزادی برخوردار شوند و در سایه آن ها گام به گام به سوی عدالت اجتماعی پیش روند، کشور ما دچار کابوس استبدادی مذهبی شده که نه از آزادی اثر باقی مانده است و نه از عدالت اجتماعی.

این ادعا که جمهوری اسلامی از استقلال برخوردار است، ادعایی نادرست و بدور از حقیقت است. نظامی که خودکفا نیست و در بیشتر زمینه‌های اقتصادی به بیگانه نیازمند است نمی‌تواند مدعی استقلال باشد ولی آنکه سردمداران آن شعار «نه شرقی، نه غربی» سر بدنهند.

آرمانهای تاریخی ملت ایران مبنی بر «استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی» هم از اعتبار گذشته برخوردار است. برای شعری زیبا از فردوسی

در این شماره می‌خوانید:

- بیانیه هیئت اجرایی جبهه ملی در خارج کشور
- کدام گزینش، کژراهه اصلاح نظام ...

دکتر حسن کیانزاد

دکتر علی بهزادی

هرگ رستم

پاسخی به مهندس عزت الله سحابی

م. ک. باختران

خبرهای داخلی و ورزشی

به یاد این ابرمرد تاریخ ایران زمین

شعری زیبا از فردوسی

بقیه در ص ۷

جدایی دین از حاکمیت از هدف‌های ملت ایران است

غیروابسته به دولت، چگونه می‌توان از اصلاح یک نظام دین سالار ولایی استبدادی، امتنی و فرقه‌ای، که می‌خواهد رفع فتنه از جهان کند و هر روز در کشور و منطقه با حادثه آفرینی و تنش زایی، بحران می‌آفریند، سخن به میان آورد و آن هم بر اساس قانون اساسی عامل‌موجود که تمام اختیارات سه گانه قضایی، مقتنه و اجرایی را بر پایه اصل ۱۱۳ به رهبر معظم و قدری چون سید علی خامنه‌ای، یعنی ولايت مطلقه فقيه، داده است؟!

در اين مرحله از مبارزه و نيرومندی و تسلیم ناپذيری جنبش فراگير سبز مردم ايران، نمي توان سخن از «سياست ورزی» و «اعتدالی» به ميان آورده، که بر پایه آن، ميزان خواستها و مطالبات مردم مورد مصالحه و بند و بسته‌هاي كسانی قرار گيرد، که آماج شان، تنها آرام کردن اين خييش بزرگ ايرانيان بر ضد حکومت جابر و يا مهار آن باشد. نظام حاكم و قانون اساسی عامل‌موجود آن که ساخته و پرداخته مجلس آخوندی خبرگان و بنيانگذار آن خميني بوده است، اگر در ۳۱ سال گذشته قابلیت و توان دگرگونی و نوآوری و پیشرفت را در جامعه ايران می‌داشت، کشورمان اين چنین به ويرانه اى تبدیل نمي گشت و مردمانش، در فقر و محرومیت و تنگدستی به سر نمی‌بردند و فساد و اعتیاد و فحشاء و غارتگری سراسر ايران را فرانمی گرفت. حال چگونه است که اين اصلاحگرانی که اکنون خود در برابر همگان ديرينشان و استبداد حاکم قرار گرفته اند، هنوز هم خود را متبعده به خط و اصول و آرمانهای آن امام راحل دانسته و بویژه از حریق سخن به ميان می‌آورند که منادي اش آن «امام مظلوم» بوده است؟! تازيانه‌هاي اين حریت برخاسته از آن اصول ابداعی و لایت مطلقه فقيه امام خميني را، مردم ايران با پوست و گوشت و استخوان شان در اين سی سال گذشته لمس کرده اند. اگر جز اين بوده است باید که اين باورمندان به راه امام پرده از روی آن آرمانهای بشردوستانه و دلسوزانه «امام مظلوم» بردارند، تا ديگران هم به آن اقتدا کنند، او را بستايند و بزیند. چگونه باید ميليونها ايراني معتبر و عاصي و دل آزره از نظامي که دست پورده آن «امام مظلوم» و رهنمودهای پیامبرانه اش بوده است، به شما باور آورند که هنوز هم از درخشش و تقدس آرمان هاي از او سخن می‌گويند که مردم را به اين سيء روزی نشانده است؟!

آقای خلخالي حاكم شرع در كتاب خاطرات خود در صفحه ۲۹۰ اين چنین می‌نويسد: ماموریت در دادگاههای انقلاب اسلامی سراسرکشوري: حضرت امام دو يا سه روز پس از به ثمر رسیدن انقلاب اينجانب را فراخواند و نوشته اى به من نشان داد و گفت: اين حکم را به نام شما نوشته ام. وقتی که به نوشته نگاه کردم، ديدم که ايشان حکم قضاوته شرع و دادگاههای انقلاب را با خط خویش به نام اينجانب نوشته است: تاریخ ۱۲-۵-۱۳۵۷.

جناب حجت الاسلام آقای شیخ صادق خلخالي دامت افاضاته. به جنابعالی ماموریت داده می‌شود تا در دادگاهی که برای متهمین و زندانيان تشکيل می‌شود، حضور بهم رسانده و پس از تمامیت مقدمات محاكمه با موازين «شرعیه» حکم شرعاً صادر کنید. روح الله الموسوي الخميني.

عرض کردم، متشکرم، اما «اين کار خون دارد»، بسيار سنجين است. حضرت امام فرمود، برای شما سنجين نیست. من حامي بقیه در ص ۵

کدام گزینش» گزراهه اصلاح نظام يا ... بقیه از ص ۱ از آن جمله: استقلال، آزادی، جمهوری ايراني، نه غزه نه لبنان، جامن فدای ايران، مرگ بر خامنه‌ای، مرگ بر ولايت فقيه، خامنه‌ایقاتل، ولايت اش باطله، که نشانه هاي ازيك سمت و سوگيري متحول و شفاف در جهت مخالفت با موجوديت کل نظام جمهوری اسلامي و پاشه آشبل آن، يعني ولايت فقيه می باشد. تجاوزات سبعانه اوپاش و ارادل و دیگر نیروهای سرکوب نسبت به دستگيرشان در زندانهای ايران و در بیدادگاه کهريزک به گونه نکبت بارترین اش در تاریخ کنونی جهان، تodeh های مصمم و معتبر مردم ايران را در جنبش سبز، هر روز نيرومندتر و پاپرجاتر از پيش بر ضد رژيم ولايسي و سران جنایتکارش برانگيخت، به گونه اى که راه را بر هرگونه توصيه حفظ سکوت و آرامش و مسامات و سازش و همچنین حذف شعارهای ضدريزيم که برخاسته از عواطف ملي و هویت ايراني بودند، بست و با ايستادي در برابر سرکوبگران، دشمن را دليلانه به پس راندند. در اين رابطه روزنامه فرانکفورت آلمانيه در تاریخ ۲۹ دسامبر ۲۰۰۹ زير عنوان « نقطه چرخش» می‌نويسد:

«اما يك چيز را می توان با اطمینان گفت و آن اينستكه، حکومتگران در ايران دیگر نمي توانند جنبش اعتراضي مردم ايران را که از ماه «جون»، پس از تقلب در انتخابات آغاز گشته است، بشکنند. يورش نيروهای بسيج و سپاه که با ابزار سرکوب به مردم بورش برندند و صدها نفر را دستگير کرددند تا بتوانند با ايجاد فضایي از ترس و ارعاب و تهمت و افتراء، جنبش را خاموش کنند، بي نتيجه ماند. هر آندازه که اين جنبش اعتراضي به درازا کشد، نيرومندتر شود و سرکوبگري ها خشن تر گرددند، جنبش راديکاليه شده و آنهنگام ديگر، آماج مردم ايران تنها در مز «فرم» باقی نمانده، بلکه تعبيز نظام را خواستار خواهند شد. به نظر می‌رسد که جنبش به اين نقطه جرخش رسیده باشد. نگاهي به رويدادهای درون ايران، نشان می‌دهد که ظاهرکنندگان نيروهای خود را سامان داده، نه تنها به دفاع از خود برخاسته اند، بلکه يورش گران بسيجي را هم وادار به فرار و تسليم کرده، حتی کسانی از ميان آنها هم به جنبش پيوسيته اند. اين رژيم نه ديگر تواني رفومي را دارد و نه آمادگي برای پذيرش خواسته هاي مردم.» و همچنین روزنامه لوس آنجلس تايمز با اشاره به پيش از ۳۸ نفر از کشته شدگان در روز عاشورا می‌نويسد: رژيم ايران رفتني است و هيج مانعي نمي تواند جلوی آنرا بگيرد.

بر اين پايه است که بياينه هاي پنچگانه شخصيت هاي اصلاحگرای درون ساختار نظام و همچنین انديشه و زان اتفاق «پرهيز از خشونت» را سر می‌دهند و تنها در خط يك دگرگونی اصلاحی در شيوه عملكردهای حکومتگران قرار دارند و خواهان اجرای قانون اساسی عامل‌موجود هستند. اين چنین گستره مورد نقد تيزبستانه رسانه هاي گروهي و ايرانيان مخالف رژيم دين سالار ولایی، قرار گرفته اند. اما با توجه به کارنامه سیاه ۳۱ ساله اين حکومت و تجربیات تlix دوران هشت ساله دولت اصلاحات آقای محمد خاتمی، از جمله سرکوب خواست هاي آزادیخواهانه دانشجويان، قتل هاي زنجيره اى و نبود رسانه هاي گروهي آزاد، احزاب و سندیکاهای صنفي کارگران و کانونهای مستقل صنفي قضايی، دانشگاهي و آموزشی

دکتر علی بهزادی

جوانان جایز ندانستند با استاد بزرگ بحث کنند. مجموع
دل شکسته خانه را ترک کردند.

دو سه هفته از این دیدار گذشته بود که چند تن از
بزرگان خراسان از فردوسی رخصت دیدار طلبیدند و تا او را
دیدند گفتند:

- حکیم ابوالقاسم! این روزها خبری خراسانیان را سخت
اندوهگین کرده، اگر به تمام ایران زمین برسد همه مردم
را عزادار خواهد کرد. آیا راست است که می خواهید به
زندگانی جهان پهلوان رستم زابلی پایان دهید؟

فردوسی با صدایی که گویی غم هفت آسمان بر آن
سنگینی می کرد، گفت: «درست می گویید، مدتی است به

این نتیجه رسیده ام که زمان مرگ تهمتن فرا رسیده است.»

چند ساعتی که مجلس ادامه داشت، از یک سو تمنا بود
و از سوی دیگر امتناع، بزرگان خراسان که می دانستند
استاد در سال های پایان عمر چار نابسامانی در کار
معیشت شده با این اندیشه که فردوسی می خواهد کتاب
بزرگش را زودتر تمام کرده و با اهدای آن به پادشاه صله
بگیرد، پیشنهاد بدل مال کردند، آن هم مال فراوان، اما
فردوسی نپذیرفت.

مدتی از این ماجرا گذشت. از مرگ رستم خبری نشد.
بسیاری از مردم امیدوار شدند که حکیم بزرگ از این کار
منصرف شده است. روزی فردوسی از «اتاق رزم» بیرون
آمد. اتاق رزم جایگاهی بود آراسته به سلاح های جنگی که
فردوسی اشعارش را در آنجا می سروود. بانو بعد از گذشت
مدتی دراز در چهره استاد آثاری از آرامش مشاهده کرد.
می دانست حکیم در تمام این مدت، در اندیشه سرنوشت
rstem است، پرسید چه شده؟ رستم در چه حال است؟

فردوسی آرام و شمرده پاسخ داد: رستم کشته شد.

- به دست پهلوانی دلاورتر از خودش؟
- نه، به دست یک بداندیش زیون و حیله گر. به دست برادر
نانقی اش شغاف. در درون چاهی پر از نیزه و شمشیر.

- و رخش، اسب وفادار رستم؟

- او هم در کنار تهمتن جان سپرد.

و برای آنکه بانو آرامش پیدا کند گفت: «اما رستم در
آخرین لحظات زندگی، شغاف بدنهاد را با تیری که به سویش
رها کرد به درخت دوخت.
بانو آه کشید. برای نخستین بار اعتراض خویش را از کار
همسر بزرگش با این جملات بیان کرد: «نمی شد رستم
کشته نشود؟ او ۶۰۰ سال زیسته بود، می توانست سالهای
دراز دیگر زنده بماند.»

فردوسی می دانست در وجود همسرش چه می گذرد.
rstem سالیان دراز در کنار آن ها زیسته بود. تصمیم گرفت
راز مرگ رستم را فاش کند:

من پیر شده ام و پایان عمر نزدیک است. بیم آن دارم
بعد از من سرنوشت رستم به دست شاعرانی درمانده یا
چاپلوس بیفتند و آن ها به طمع صله، او را به خدمت
فرمانروایان ظالم و ستمکاره در آورند. رستم را کشتم که تا
پایان تاریخ همچنان دلیر و در خدمت راستی و راستان باقی
بماند.

مرگ رستم

چند روز بود حکیم ابوالقاسم فردوسی اندوهگین به نظر می
رسید. این او را قبل از همه، همسر همدم و غمخوارش
احساس کرد. او هرگز به خود اجازه نمی داد درباره حالات
حکیم کنجکاوی کند، اما چون اندوه استاد روزهای دیگر هم
ادامه یافت، دل به دریا زد:

- ابوالقاسم! چه پیش آمده که این سان اندوهگینی؟ هرگز
ترنا این چنین ندیده بودم، حتی زمان مرگ پسرمان
فاسم.

حکیم نگاهی اندوهبار به همسرش انداخت، اما چیزی نگفت.
ساعتی که گذشت بهتر دانست برای اندوهش شربکی پیدا
کند:

- تصمیم گرفته ام به زندگانی رستم خاتمه دهم.
بانو بی اختیار فریاد کشید. «چرا؟ تو که همیشه می
گفتند ایران زمین، دشمنان فراوان دارد و رستم باید

کارهای بزرگ بسیاری برای وطنش انجام بدهد؟

فردوسی ساکت ماند. بانو پیش از این پرسش نکرد: «هر

زمان لازم باشد خودش همه چیز را خواهد گفت.

غم جانکاه شوهر بی آنکه کم شود به جان بانو افتاد.
اشک از چشم هایش سرازیر شد. فردوسی قبل از همه اشعار

شاهنامه اش را برای همسرش می خواند و او با همه قهرمان
های آن کتاب بزرگ آشنا بود. رستم، اسفندیار، بیژن،

منیزه، سیاوش، ایرج، سلم، تور و حتی اشکبیوس و گرسپور و
دیگران ... به آن سبب با آنکه حکیم گفته بود این راز را با

کسی در میان نگذارد. چند روز بعد همه مردم شهرک پاز و
شهر طوس از آن آگاه شدند و هنوز یک هفته سپری نشده

بود که عده ای از جوانان ایران پرست طوس به خانه استاد
رفتند. آنها هر ماه یک یا دوبار در خانه حکیم ابوالقاسم

فردوسی جمع می شدند. استاد آخرین سروده های خود
می خواند و همگی با شور و اشتیاق درباره پهلوان ها و
حوادث شاهنامه بحث و گفت و گو می کردند. این بار

جوانان، اندوهناک و ساکت نشستند. مرگ رستم چیزی
نبود که بتوان آسان از آن گذشت.

سرانجام یکی از آنها اجازه صحبت خواست: «استاد،
شینیده ایم قصد دارید جهان پهلوان رستم نامدار از صحنۀ

روزگار محو کنید.»

اما نتوانست کلامش را تمام کند. بعض گلوبیش را می
فسردد. استاد که از آغاز با دیدن قیافه جوانان به همه چیز
پی برده بود گفت: «برای این که فکر می کنم زمانش فرا
رسیده است.»

جوانان التمامس کردند: «نه استاد ... رستم را نکشید،
هنوز کارهای بسیاری مانده که او باید برای ایران زمین انجام

بدهد. این را خودتان گفتید. بارها هم آن را تکرار کرده اید.»
آن روزها آن طور فکر می کردم، امروز به این نتیجه

رسیدم که بهتر است رستم هر چه زودتر جهان ما را

ترک کند.

از: م. م. ک. باختران

پاسخی به مهندس عزت الله سحابی

ایشان در نامه خود با دلسوزی نوشته است:

الف - با توجه به وضعیت خاصی که کشور ما در آن به سر می برد و پس از انتخابات پرمسئله آن یک جنبش اعتراضی از مردم و نخبگان فاراضی و معتبرض بر نتایج انتخابات (و همچنین اوضاع مملکت و رفتارها و سیاست های حاکمیت، به ویژه در چند ساله اخیر)، شکل گرفته است: اینک بیم و امیدهایی بر سر راه این حرکت قرار دارد.

یکی از آنها سوق یافتن این حرکت مدنی و مسالمت آمیز به سمت تندی و خشونت است.

در این مورد کلیه افراد با تجربه و علاقه مندان به مردم و وطن ابراز هشدار و نگرانی کرده اند. از شماها نیز همین توقع می روید. بنده بارها گفته ام که در این مسئله حاکمیت و جناح غالب متجاوز اصلی است و در طول تاریخ هم همیشه این حاکمیت های استبدادی هستند که مردم و جنبش های مردمی را به صورت واکنشی به سمت تند و رادیکالیزه شدن پیش می رانند. این مسئله در همه جای دنیا مصدق دارد.

الآن هم متأسفانه آقایان سخت ایستاده اند و حاضر نیستند این جنبش خودگوش مردمی را به رسیبیت بشناسند و یا در برابر آن مصلحت اندیشی کنند و اگر دلشان به حال ایران نمی سوزد لائق به حال بقای حاکمیت خود بسوزد.

بنابراین فعل از این که آن جناح به حرف های معقول و مشفقاته گوش دهد، مأویسیم.

اما از این طرف انتظار می رود که به نصایح و هشدارها توجه کنند. هر گونه حرکت جنبش فعلی، به سمت خشونت به ضرر ایران، مردمان آن و خود جنبش سبز است.

چرا که وقتی حرکت خشونت آمیز شود، جناح غالب و قاهر دست بالا را خواهد داشت و آنها برندۀ بازی خشونت خواهد بود.

به علاوه آنکه آنها بهانه ها و دستاویزهایی دستشان می افتد تا بتوانند علیه جنبش مردم سپاهی کنند و صفت در هم ریخته خود را (چه در بین روحانیون و مراجع و چه در بین اصول گرایان منتقد و ناراضی و چه برخی مردم سنتی مذهبی) متعدد و منسجم سازند.

این امر باعث انسجام طرف مقابل و بر عکس ایجاد تشتت و اختلاف در صف جنبش آه بخش اعظمی از آن مخالف تندروی هستند خواهد شد.

اما بالاتر از آن، بر فرض خشونت به پیروزی هم منجر شود. تجربه تاریخ جهان و خود ایران نشان داده است که خشونت عواقب مثبتی ندارد و آنها که با خشونت پیروز می شوند خود وقتی حاکم می شوند دست به سرکوب و خشونت و حذف مخالفان و منتقدان می زنند و این دور باطل هم چنان ادامه پیدا می کند.

این نکته را هم بیفزایم که افراد و جناح های تندرور در حاکمیت اکنون خود طالب خشونت آمیز شدن اعتراضات هستند تا راحت تر بتوانند آن را سرکوب کنند.

آنها با تحلیل های ساده انگارانه ای فکر می کنند اکثر مردم بینایی و بی طرف اند و یک اقلیت طرفدار حکومت و یک اقلیت کوچکتر معارض و مبارز با آن اند.

و آنها باید با اعمال خشونت نگذارند آن اکثریت وسیع بینایی به این های پیووندند.

دوسستان عزیز پا در تله خشونت افراطیون سرکوب گر نگذارید. عده ای از نظامی ها، مثل بیشکان جراحی اند که عادت کرده اند که برای هر بیماری راه حل جراحی دهند.

آنها الان دارند همین نسخه را برای برخورد با مردم معتبرض می پیچند.

از دلسوزی شما برای رژیمی که خودتان آورده اید تعجب نمی کنم. چون هنوز دل در گرو زلف یار دارید. نوشته اید: بقیه در ص ۶

خدمت همه هموطنانم در خارج از کشور سلام و عرض ارادت و برای همه آرزوی سلامت و موقفیت روزگاری دارم.

ای کاش شرایطی فراهم بود که شما سرمایه های ملی کشور همه توان، انرژی و سرمایه مادی و معنوی تان را برای همین مرز و بوم و مردم رنج کشیده اش صرف می کردید.

اما همین که بسیاری تان علیرغم مهاجرت در سال های دور یا نزدیک، هم چنان درد وطن و مردم دارید و سرنوشت و حادث ایران را دنبال می کنید باعث خوشحالی و تقدير است.

آنچه برادر پیر تان را وادر به نوشتن این سطور می کند شرایط خاصی است که در آن به سر می برمی و به علت تحت فشار بودن و آزاد نبودن رسانه های داخلی، شما هموطنان خارج از کشور،

هر یک کم و بیش، نقش مهمی در اطلاع رسانی و احیاناً طرح و بازگویی تحلیل هایتان از طریق رسانه های خارجی دارید.

در همین رابطه، بی هیچ مقدمه ای ذکر ۲ دو نکته را ضروری می دانم.

از بنده هم بپذیرید که اگر حرفی می زنم، همان طور که به آقای خاتمی نیز عرض کرده ام اولیت اولم «ایران» است مسئله نظام و حاکمیت «غالب». بنده هم سال ها و شاید ماه های آخر عمرم را طی می کنم و دیگر شایبۀ رد با حفظ قدرت بنا به مصلحت های فردی و احیاناً قدرت طلبانه برایم منتظر است.

یکی از ایشان سؤال کند. چه کسانی موجب فرار مغزا شدند؟ چه کسانی این فرزندان وطن را آواره گوش و کنار جهان کردند؟ چه کسی شما را بعنوان برادر پذیرفته که شما با این عنوان با آنان سخن می گویید؟

مگر فراموش کرده اید؟ ولی ما ایرانیان اوواره از وطن فراموش نخواهیم کرد که شما و آخوندها و کمونیستها همگی در یک جبهه علیه ما وارد ستیز شدید و با همراهی و کمکهای غیر قابل انکار غرب ما را از ایران راندید.

همین پدر شما بود که بذر یائس را در دل دکتر شاپور بختیار می کاشت.

با تماس پنهانی با سران نظامی آنان را به خیانت به ملت و مملکت تشویق می کرد. شما - دکتر یدالله سحابی پدر شما - مهندس مهدی بازرگان - دکتر حسن حبیبی - مهندس هاشم صباغیان - دکتر ابراهیم بزدی - مهندس محسن سازگارا - محسن مخلیف - دکتر توسلی - دکتر حبیب الله پیمان - مهندس توسلی - دکتر کاظم سامی - دکتر سنجابی - عباس امیر انتظام - متین دفتری -

علی اصغر حاج سیدجوادی - صادق قطبزاده - تیمسار عباس قره باğı - تیمسار حسین فردوست - تیمسار مقدم - علی اصغر مظہری - عبدالکریم سروش - اکبر گنجی - ابوالحسن بنی صدر - و سایر به ظاهر میلیون (ضد ملت و مملکت) و ملی مذهبی ها از همه بیشتر در این خیانت و جنایت دست داشته و گناهکارید و ملت ایران هیچگاه گناه شما را نخواهد بخشید.

شما بودید که برای استقرار حکومت خون و جنون ایرانپرستان را جلوی گلوله قرار دادید و با آنان را فراری ساختید.

بنابراین تعزیه خوانی و قیافه حق بجانب تگیرید که ملت ایران نه خام است و نه همچون شما احمق.

نوشته اید: اما آن دو نکته:

نژاد را به عنوان رئیس دولت قبول می کند، که شوربختانه پسگردی است از آن مواضع آغازین. بنابراین، می بینیم که در پنهانه این نظام و قانون اساسی اش هرگونه دگرگونی اصلاحی و بنیادینی که از مجرای رهبر معظم نگذرد و مورد تنفيذ ولایی شان قرار نگیرد، نمی تواند انجام پذیرد.

پس راه بروون رفت از بحران سی و بک سال گذشته نه از مجرای نظام ولایی، بلکه گذراز آن است که به بیان آقای محسن کدبور، دیگر بیش از یک چهارم در میان مردم ایران طرفدار ندارد. در این «گذرگاه تاریخی» اکنون مردم ایران، در جنبشی فرآگیر و پایدار و هماهنگ گام نهاده اند، که آماجش یک دگرگونی و نوآوری بنیادینی است در قالب یک راهیافت دمکراتی سکولار، که دین و حکومت را در جایگاه ویژه و برخوردار از حرمت پایسته اش قرار می دهد. در این گستره اندیشه وری حتی کسانی چون آقای اکبر گنجی می گوید: دمکراتیازیون بدون فرایند سکولاریزاسیون فاقد معنی است. اگر گذار به دمکراتی، هدف یک جریان سیاسی باشد، بدون جدایی نهاد دین از دولت امکان پذیر نیست. آقای محسن کدبور در تحلیلی از چهار شکل جمهوری می گوید: مرگ بر دیکتاتور در بیست و یکم آبانماه از همان آغاز پس از الله اکبر، به شعار اصلی تبدیل شد. اگر زمامداران بی تدبیر جمهوری اسلامی، جمهوری بدون ولايت فقهی را نپذیرند، اگر ولايت مطلق فقهی از قانون اساسی حذف نشود، اگر انتخابات آزاد از نظارت استصوابی شورای نگهبان آزاد نشود، «حذف کامل جمهوری اسلامی همراه با کلیه مظاهر اسلامی در عرصه سیاسی دور از انتظار نیست».

اما راهیافت نهایی رسیدن به دمکراتی سکولار تنها با بیان اراده آزاد مردم ایران و حق تعیین سرنوشت در حاکمیت بوده با جدایی مطلق دین از حکومت. در این راستا است که کنشگران و باورمندان به آن، باید در راستای سازماندهی نیروهای خود بکوشند و با پشتیبانی از جنبش سبز و زنگین کمانی مردم ایران، آنرا بسوی پیروزی رهمنون گردند. ایستایی و پایداری این جنبش در برابر حکومتگران جایبر، نشانه ای است از رد هرگونه سیاستی سازشکارانه و مماشات و بده و بستان هایی که می تواند بار دیگر آن قلندران غاصب را در جایگاه دین سالار و مردم ستیزشان، تثبیت و تقویت کند.

براین پایه، آنها که به مردم به بهانه های گوناگون، از جمله خطر افزایش بحران و یا غرق شدن ایران در سرنوشت تیره و یا ماندهای دیگرش چونان عراق، افغانستان و لبنان، توصیه می کنند که میزان خواستها و مطالبات خود را پایین آورند، راه خود می روند و آزادند. اما ملتی که پس از سی و یک سال تحمل تحقیر و سرکوب و ستم و غارت هستی اش از سوی یک نظام مافیایی، اکنون برای رسیدن به آزادی و حذف کامل استبداد مذهبی به پا خاسته، دیگر نمی خواهد یکبار دیگر سر در پی این چنین پند و اندرزهای خیرخواهانه و به باور ما منفعلانه ای که زمانش به سر رسیده است. بدهد.

مردم ایران با ایستایی سرفرازانه خود در ماههای گذشته در برابر استبداد و ارتقای حاکم با به جا گذاشتن جانباختگانی بسیار، راه یک دگرگونی بنیادین را در راستای نظامی مردم سالار و سکولار برگزیده اند، که جز با برکناری جمهوری اسلامی در کلیتش به سرانجام نخواهد رسید.

بقیه از ص ۲

کدام گزینش» گزراهه اصلاح نظام یا ... شما هستم. عرض کردم من زحمت کشیدم و چیزهایی بلدم، می ترسم که چهره ام در تاریخ انقلاب «خونین» جلوه گر شود و دشمنان اسلام علیه من تبلیغ کنند، بویژه اینکه باید سردمداران فساد و تباہی در ایران را محاکمه کنم. «امام فرمود، من از شما حمایت می کنم و انگه به چه کسی بدهم که بتوانم به او اطمینان داشته باشم؟» بر پایه این حکم آقای خلخالی می نویسد بیش از پانصد نفر را به جرم محارب با خدا و مفسد فی الارض به دیار نیستی فرستادم و اضافه می کند که اگر دستم را باز گذاشته بودند حکم قتل بسیاری از دیگر از مفسدین را می دادم. آیا یک چنین شیوه دادگری ولایی ظالمانه با حکم موکد آن «امام مظلوم» به یک آخوند روان پریش جتایتکار، کافی نیست که دیگر، از آن آرمانها و خط امامی که جز ویرانگری، کینه توzi، دشمن گرایی و ستیز و قتل و جنایت در این سی سال گذشته، حاصل دیگری برای ملت ایران بیار نیاورده. سخن به میان نیاوریم؟!

اما مردم ایران در هفته های گذشته، پرده از چهره کریه این تقدس ساخته و پرداخته دستگاه دیوان سالار ولایت و امامی که عکس اش را در ماه دیده بودند، برکشیده و به این خیمه شب بازی های ابلهانه و جمکرانی آخوندی برای تحقیق توهده های زحمتکش ایران، پایان دادند. بنابراین در چالش بر سر دستیابی به قدرت، اتفاقاً و پاییندی به تفکرات و مصادیق بر جای مانده از خمینی نه تنها «عزت و سربلندی» برای کسی به ارمغان نمی آورد، بلکه هر انسان باورمند به حقوق بشر و حرمت انسانی را شرمنده و برافروخته از این ناسرآگویی ها می کند. پس بهتر است که دفتر نایاب امامی را که احساسات و تعلقات خاطرش به ایران پس از ۱۴ سال دوری «هیچ» بود و ملی گرایی را کفر خوانده و ضد اسلام و قرآن و همچنین تمام قول و فرارهایی را که در پاریس به ویژه در رابطه با تشکیل مجلس موسسان و عدم دخالت روحانیون در امر حکومت داده بود، اما زیر پاگذاشت، بست و گام در راهی نو و آغازی دیگر نهاد و همراه و هماهنگ واقعی جنبش آزادیخواهی مردم ایران گشت، و خود را از این کزراهه ناکجا آباد و پلیدیها، اباطیل و اوهام بیمارگونه، رها ساخت.

در این میان، اعلام راهکارهای گوناگون پنجمگانه، از آن جمله درخواست مسئولیت پذیری مستقیم دولت احمدی نژاد در مقابل ملت و مجلس و قوه قضائیه از سوی آقای مهندس میرحسین موسوی، که ایشان نیک می دانند که بر پایه اصل ۱۱۳ قانون اساسی، تمامی اختیارات در عرصه عمل نهادهای قضایی، مقننه و اجرایی به ولايت فقهی داده شده و هیچیک از این نهادها در ۳۱ سال گذشته مستقل کار نکرده اند و همچنین پذیرش دیگر خواسته های مصلحانه ایشان و آقای کروبی و آن اندیشه وران در «اتاق فکر» منوط و متعهد به اصل ۲۷ قانون اساسی است که انجامش مخل اصول اسلامی نباشد. ناگفته پیدا است آنچه که بجایی نرسد فریاد است. در این میان خبر رسید که جناب آقای کروبی به منظور حاکم شدن جو آرام بر کشور و رسیدگی به عملکرد دولت، گفته اند با وجود آنکه از نظر وی انتخابات اخیر شیوه دار و فضای تقلب بر آن حاکم بوده است، به خاطر تنفيذ رهبری، انتخاب محمود احمدی

دوسنан عزیز همه قبول داریم که جامعه ایران جامعه متکثري است، از مذهبی شدیداً سنتی تا بی مذهب. از راست و محافظه کار تا چپ و معترض.

عزیزان دقت داشته باشید همین دولتی که با وضع آنچنانی مجدداً به کرسی نشست به هر حال در ایران صاحب چند میلیون رأی است. تشدید حرکات و مطالبات عمل نادرستی است که جامعه ایران و نیروهای مختلف ذینفوذ و مرجع را در آن دچار تعارض دوقطی می کند. امروزه نباید با رادیکالیزه کردن شعارها، برخی از روحاںیون و مراجع مذهبی و نیز اصول گراهای منتقد و نیز برخی از بخش های جامعه سنتی را به سمت جناح غالب راند. از سوی همه می دانیم که جنبش سبز، جنبش متکثري است که تند کردن شعارها و خواست ها عملاً باعث انسجام جناح مقابل و بر عکس ایجاد تردید و نشت در درون این جنبش خواهد شد.

هموطنانی که در خارج از کشور به سر می بزنند از این نظر در معرض آسیب بیشتری قرار دارند. چون طبع زندگی در خارج، کم و بیش، «ذهنه» شدن تدریجی روی شرایط داخلی کشور است. هم چنین به لحاظ روانی بسیاری از ایرانیان وطن دوست و ملی که در ایران و زاد و بوم شان را دارند، معمولاً دلشان برای بازگشت به کشور بیشتر

می تپد و همین امر آنها را عجول و «شتاب زده» می کند. هم چنین متأسفانه برخی افراد نیز به لحاظ شخصی و شخصیتی دنبال «موقعيت طلبی» ها و جایگاه طلبی های فردی شان هستند و همین امر خصیصه شتابنگی آنها را بیشتر تشدید می کند.

عده ای نیز هستند که به علت سوابق سلطنت طلبی و یا دیگر سوابق، عصبانیت و نفرت شدیدی از اصل انقلاب و یا از جمهوری اسلامی دارند. مجموعه این عوامل (ذهنه) شدن، عجله، جایگا هطلبی، نفرت و عصبانیت و... خود محرك هایی می شود برای تند آردن دور حوادث و برخورد احساسی و غیرمنطقی با آن و هر دم بالا بردن سطح مطالبات و شعارها، بویژه با شبیه سازی دوران کنونی با مقطع انقلاب سال ۵۷.

من به ویژه باید برای هموطنان ایران و مردم دوست مان در خارج از کشور که نگاه و درد ملی دارند، و بنا به تجربه تاریخی به سیاست ها و عوامل و مقاصد و رفتارهای بیگانگان همواره با تردید و شک می نگرند، و خود آرزوی سربلندی و استقلال و آزادی و رفاه و توسعه و عدالت برای ایران و ایرانیان را دارند؛ تأکید کنم که دوسنان عزیز مسائل عملی سیاسی را نه صرفاً بر مبنای «حقیقت بلکه بر مبنای موقفيت» باید سنجید. «حقیقت» شاخص عرصه اندیشه و عقل نظری است و عمل «موقفيت آمیز» شاخص سنجش عرصه عمل و استراتژی.

مردم معتبر و بویژه جوانان ایران «حق» دارند که از سرخختی و سرکوب و توهین و تحکیم مقامات و رسانه های دولتی در رابطه با خواسته ها و حرکت مدنی و مسالمت آمیزشان ناراضی و عصبانی باشند و در ذهن حقیقت جوی خود بر راه حل های رفع مشکل و موافع پیش رو بیندیشنند. اما خبیلی حرف ها ممکن است حق و «حقیقت» باشد، اما عمل سیاسی و استراتژیک نه صرفاً بر اساس حقیقت بلکه بر اساس قدرت، صلح و تناسب قوای اجتماعی صورت می گیرد.

پاسخی به مهندس عزت الله سحابی ...

«الآن هم متأسفانه آقایان ساخت ایستاده اند و حاضر نیستند این جنبش خودجوش مردمی را به رسمیت بشناسند و یا در برابر آن مصلحت اندیشی کنند و اگر دلشان به حال ایران نمی سوزد لاقل به حال بقای حاکمیت خود بسوزد. بنابراین فعلاً از این که آن جناح به حرف های معقول و مشقانه گوش دهد، مأیوسیم.»

یارالعجب که دایه عزیز تراز مادر شده اید و رئیم را برای حفظ حاکمیت خودش دلسوزی می کنید. و بذر ترس و وحشت را همانگونه که پدر درگذشته ات در دل دکتر شاپور بختیار می پاشید، امروز هم شماً در دل مردم بپا خواسته می پاشید.

نوشته اید:

«هر گونه حرکت جنبش فعالی، به سمت خشونت به ضرر ایران، مردمان آن و خود جنبش سبز است. چرا که وقتی حرکت خشونت آمیز شود، جناح غالب و قاهر دست بالا را خواهد داشت و آنها برندۀ بازی خشونت خواهد بود.»

جالب است که رطب خورده منع رطب می کند. مگر شما در سال ۵۷ نمی دانستید که زمانی که همراهی کمونیستها و مجاهدین خلق و مذهبی ها و میلیون «ضد ملی» و اواش و احامر رودخانه ای از خون جاری ساختید نتیجه همین خواهد شد که ولایت فقیه ساخته شما یک دیکتاتوری مطلقه خواهد بود که می نویسید:

«اما بالاتر از آن، بر فرض خشونت به پیروزی هم منجر شود، تجربه تاریخ جهان و خود ایران نشان داده است که خشونت عاقب مثبتی ندارد و آنها که با خشونت پیروز می شوند خود وقتی حاکم می شوند دست به سرکوب و خشونت و حذف مخالفان و منتقادان می زند و این دور باطل هم جنان ادامه بیدا می کند.»

واقعاً که یارالعجب از این منطق و روشن بینی نوشته اید:

ب - نکته دوم هم این است که اینک نباید به هیچ وجه به شبیه سازی حوادث کنونی ایران با دوران انقلاب پرداخت. افراد آگاه و ناظران با تجربه و عمق نگر به خوبی می دانند که الان نه سال ۴۲ است که حاکمیت بتواند جنبش اعتراض مسالمت آمیز مردم را سرکوب و نابود کند و نه سال ۵۶ است که مردم و جامعه از یک سو و دولت و حاکمیت از سوی دیگر در شرایط یک انقلاب قرار داشته باشند. بنابراین دوسنان عزیز نصیحت و اندیار و هشدار این برادر پیرتان را پیذیرید و در آن تأمل کنید که نباید با دادن تحلیل های تند و اغراق آمیز و احساسی بر تئور احساسات آتش بریزید و حرفها و کارهای بی پشتونه را تشویق کنید.

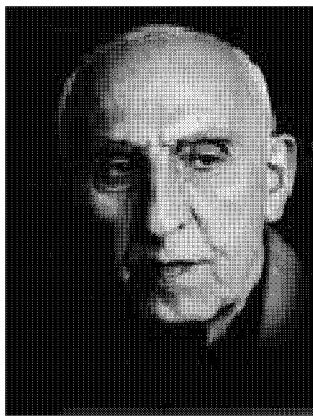
تند کردن خواسته ها و شعارها با شبیه سازی های نادرست با دوران انقلاب دومن نگرانی بنده است.

عزیزان من انقلاب در ایران فعلی، نه شدنی است و نه درست. تجربه حرکت و مواضع قانونی و مسالمت جوی دکتر مصدق در دوران نهضت ملی و حتی در بیدادگاهی که او را محکمه می کرد و نظرات و تجربه مهندس بازرگان در دوران انقلاب و تجربه همگی ما در سی ساله اخیر نشان داده است که حرکت مطالبه محور و تدریجی و رفتارها و خواسته های معقول و معتمد نتایج بهتر و ماندگارتری باقی می گذارد. اما در دوره دکتر مصدق، عده ای با تندروی و طرح شعار جمهوریت و یا پایین کشیدن مجسمه های شاه در برخی میادین و نظایر آن، جناح مقابل را متحد و عصبانی و مصمم کردند و یا نصایح بازرگان کمتر به گوش فعالان سیاسی آن روز نشست و در هر دو مورد نیز ما بهای سنگینی برای بی توجهی به تجارب معقول و منطقی و تسليم احساس شدن خود پرداخته ایم. از طرف دیگر هر انقلاب فرضی مستلزم دو قطبی کردن جامعه است.

بقیه در ص ۷

ساده لوحانه است اگر شعور و توان ملت ها دست کم گرفته شود

چهل و سومین سالروز درگذشت مصدق بقیه از ص ۱
تحقیق این آرمان هاست که مردم دلاورانه به پا خاستند و یقیناً ناپیروزی نهایی از پای نخواهند نشست.



تلاش کسانی که می کوشند از حرکت شکوهمند مردم در جنگ قدرت میان جناحهای حاکمیت، سود برده و نهضت آزادیخواهی را از مسیر درست آن منحرف کنند و آنرا به کثره بکشانند، تلاشی است مذیوحانه که راه بجایی نخواهد برد.

بجاست در سالروز درگذشت مصدق خطاب به روان پاک این بزرگمرد تاریخ معاصر بگوئیم:

«مردم دوباره باز به راه تو می روند

شرمnde آنکه راه براین کاروان گرفت»

نظرگاه های حقوقی دینی مؤثر در قدرت و اجرا ایفا می کنند دارا هستند و نه، بالاتر از آن، بسیاری شان امتحان تاریخی شخصی و تاریخی اخلاقی آنچنانی که آیت الله منتظری پس داد، داده اند.

هم اینهاست که به آیت الله منتظری نقش ویژه ای در رابطه با دفاع از حقوق بشر در ایران می دهد.

در انتهای اینکه مصدع اوقات تان شدم عذر می خوام. بندۀ هم مطلع و هم مطمئنم که اکثر فریب به اتفاق ایرانیان فعال در خارج از کشور نگاه و شخصیت ملی و درد ایران دارند و از موضع و موقع مسکوک و ملکوک پرهیز می کنند و همین طور بنا به آثار و موضع منتشره بسیاری شان، خوشحالم که افراد با تجربه، معقول و منطقی و دوراندیش نیز در آنجا هم بسیارند و هم انشاء الله دست بالا را دارند.

امید است نصایح این برادر پیر بر برخی مواضع احساسی و غیردوراندیش بعضی دیگر مؤثر افند و حداقل آنها را به تأمل و ادارد. پیروز و سربلند باشید.

پاسخی به مهندس عزت الله سحابی ...
بنابراین در این رابطه از بنده پیذیرید که حتی اگر انقلاب به نفع ایران و مردمانش باشد (که در آن بسیار تردید وجود دارد)، اینک در ایران، اگر ما با آن به صورت احساسی و غرای آمیز برخورد نکنیم، شرایط انقلاب نیست.

مهم تر از همه این که سعادت ملت ایران افتضاء می کند روش ها و مطالبات جنبش سبز به گونه ای باشد که در افق پیش روی آن جا برای همه ایرانیان، بدون هر گونه حرکت تقابلی و تعارضی و قطبی، باز باشد.

عصیانی و احساساتی شدن در زیر فشارها و سرکوب ها و دروغ ها و تهمت ها دارند، به خاطر نسل خودشان و آینده مردم و مملکت شان باید برخوردهای ولو واکنشی و احساسات پاک شان را کنترل کنند و درس های تاریخ پر فراز و نشیب و مملو از درد و رنج و هزینه های بسیار ایران عزیز را آویزه گوش شان نمایند والا صداقت و شجاعت ستودنی و قابل احترام شان برای دستیابی به آزادی و عدالت کافی نیست.

در پایان به یک نکته نیز اشاره کنم.

دوستان عزیز اینک باید از هر نوع دوقطبی سازی های افراطی خودداری کرد. یکی از این قطبی کردن ها، قطبی کردن مذهبی - غیرمذهبی است. جنبش سبز مانند خود جامعه ایران، پدیده متکری است و در آن از افراد شدیداً مذهبی تا افراد شدیداً غیرمذهبی حضور دارند.

آنها می توانند در عرصه بحث و نظر، هر یک عقیده خود را داشته باشند، اما در عرصه عمل سیاسی آنها باید موجودیت یکدیگر را به رسمیت بشناسند و به عقاید هم احترام بگذارند.

در حاشیه رحلت آیت الله منتظری و مباحثی که در این رابطه درگرفت، این حالت دو قطبی خود را نشان داد.

دوستان عزیز، پزگی آیت الله منتظری به «صداقت» و «شهامت» او هم در نظر و هم در عمل بود.

ایشان یک مرجع تقليید مذهبی است که در سنتی ترین شهر ایران زندگی می کرد.

آراء و نظرات ایشان را باید در این چارچوب دید. صداقت و شهامت فکری ایشان، حال در هر مرحله از زندگی شان به گونه ای که می اندیشیدند، زبانزد همگان بوده و هست. از تقریبی که در آن شرایط بسته قم بر کتاب شهید جاوید مرحوم صالحی نجف آبادی نوشت تا آخرین فتاوی ایشان در باره حق شهرهوندی بهائیان (که فقه عقیده محور را به فقه انسان محور نزدیک کردند)، شهامت و شجاعت نظری شان را در میان و چارچوب روحانیون حوزه نشان دادند.

ایشان در عرصه عمل نیز همین صداقت و شهامت را داشتند و از «امتحان» های پزگ «اخلاقی» تاریخی سربلند بیرون آمدند و به خاطر عقاید و ارزش های اخلاقی شان، به پست و منزلت و قدرت پشت کردند.

ممکن است بسیاری از روش‌نگران و نواندیشان مذهبی و یا دیگر روش‌نگران، به لحاظ فکری و ذهنی و زبانی جلوتر از آقای منتظری بیندیشند، اما آنها نه نقشی را که آیت الله منتظری در میان حوزه ها، روحانیون، مردم سنتی و

شعری زیبا از فردوسی

به یاد این ابر مرد تاریخ ایران زمین

در این خاک زرخیز ایران زمین

نبدند جز مردمی پاک دین

همه دینشان مردی و داد بود

وز آن کشور آزاد و آباد بود

چو مهر و وفا بود خود کیشیان

گنه بود آزار کس پیشیان

همه بنده ناب یزدان پاک

همه دل پراز مهر این آب و خاک

پدر در پدر آربایی نژاد

ز پشت فریدون نیکو نهاد

بزرگی به مردی و فرهنگ بود

گدایی در این بوم و بر ننگ بود

کجا رفت آن دانش و هوش ما

چه شد مهر میهن فراموش ما

که انداخت آتش در این بوستان

کز آن سوخت جان و دل دوستان

چه کردیم کین گونه گشته خوار؟

خرد رافکنده این سان زکار

نبوذ این چنین کشور و دین ما

کجا رفت آیین دیرین ما؟

به یزدان که این کشور آباد بود

همه جای مردان آزاد بود

در این کشور آزادگی ارز داشت

کشاورز خود خانه و مرز داشت

گرانایه بود آنکه بودی دیر

گرامی بد آنکس که بودی دلیر

نه دشمن در این بوم و بر لانه داشت

نه بیگانه جایی در این خانه داشت

از آنروز دشمن بما چیره گشت

که ما را روان و خرد تیره گشت

از آنروز این خانه ویرانه شد

که نان آورش مرد بیگانه شد

چو ناکس به ده کدخدایی کند

کشاورز باید گدایی کند

به یزدان که گر ما خرد داشتیم

کجا این سر انجام بد داشتیم

بسوزد در آتش گرت جان و تن

به از زندگی کردن و زیستن

اگر مایه زندگی بندگی است

دو صد بار مردن به از زندگی است

بیا تا بکوشیم و جنگ آوریم

برون سر از این بار ننگ آوریم

پاسخی به مهندس عزت الله سحابی ... بقیه از ص ۷

عزت الله سحابی، ۱۱ دی ماه ۱۳۸۸

در اینجا فقط به همین بخش از دراشفانی ایشان می پردازیم که: بنابراین خواهان و برادرانم تقاضای بندۀ را بیدیرید و بر احساسات، رواییات و دندنه‌های فردی تان، به خاطر خدا و سردم، غلبه آرده و آنها را به نفع یک حرکت منطقی و تدبیری گنید. بهخصوص جوانان عزیز میهنه، با همه حقی که در عصبانی و احساساتی شدن در زیر فشارها و سرکوب‌ها و دروغ‌ها و تهمت‌ها دارند، به خاطر نسل خودشان و آینده مردم و مملکت شان باید برخوردهای ولو واکنشی و احساسات پاک شان را کنترل کنند و درس‌های تاریخ پر فراز و نسبیت و مملو از درد و رنج و هزینه‌های بسیار ایران عزیز را آویزه گوش شان نمایند والا صداقت و شجاعت ستودنی و قابل احترام شان برای دستیابی به آزادی و عدالت کافی نیست. در پایان به یک نکته نیز اشاره کنم، دوستان عزیز اینک باید از هر نوع دوقطبی سازی‌های افراطی خودداری کرد.

یکی از این قطبی کردن‌ها، قطبی کردن مذهبی - غیرمذهبی است. جنبش سبز مانند خود جامعه ایران، پدیده مکثتری است و در آن از افراد شدیداً مذهبی تا افراد شدیداً غیرمذهبی حضور دارند. آنها می‌توانند در عرصه بحث و نظر، هر یک عقیده خود را داشته باشند، اما در عرصه عمل سیاسی آنها باید موجودیت یکدیگر را به رسمیت بشناسند و به عقاید هم احترام بگذارند.

درد ایشان درد مذهب است و چون روند حرکت مردمی به اعمال نامردمی مذهبی‌ها بسوئی می‌پرورد که اصل مذهب را زیر سوال برده ایشان سخت برآشته و به نجات مذهب برخاسته است. و بار دیگر در اثر بی‌حوالی که دوقطبی بودن جامعه را در سال ۵۷ رمز توفیق انقلاب اسلامی می‌داند، جوانان را از دوقطبی کردن جامعه ایران گنوی برحدار می‌دارد و آنرا موجب شکست می‌داند.

یعنی یک بام و دو هوا بقول قدیمی‌ها:
«قریان برم خدا را یک بام و دو هوا را»

شرط عقل آنست که معماران انقلاب اسلامی دم فرو بندند و کنج عایقیت پیشه کنند که دوران آنان پایان یافته و زمان زمان دگر است و انتظارات دیگر.

در خانه اگر کس است یک حرف پس است!
والسلام.

**خوانندگان گرامی می‌توانند مطالب خود را جهت چاپ در نشریه جبهه ملی خارج کشور، به نشانی زیر بفرستند.
راه تماش با سازمان جوانان جبهه ملی خارج از کشور:**
www.javanane-melli.de
info@javanane-melli.de

نشریه

جبهه ملی ایران

خارج کشور

با مسئولیت هوشنگ گردستانی زیر نظر
هیأت تحریریه

هوشنگ گردستانی، مهندس مسعود هارون مهدوی،
دکتر امیر هوشمی ممتاز و دکتر حسن کیانزاد هر ماه یک
بار در خارج از کشور انتشار می‌یابد
نوشتارهای با نام نویسنده در نشریه جبهه ملی ایران
خارج کشور، الزاماً نظر جبهه ملی ایران نیست.